

❖ قدرت ❖

❑ فریده ممتاز ❑

گروه جامعه‌شناسی

بحث در مورد قدرت را بایکی از رایج‌ترین تعاریف آن آغاز می‌کنیم. قدرت بمعنی توانایی فرماندهی و یا در اختیار گرفتن رفتار دیگران است. یعنی بتوانیم دیگران را وادار به عملی سازیم که می‌خواهیم انجام دهند. از این تعریف دو بعد اشتقاق پیدا می‌کند.

۱- این که فرد یا گروهی با استفاده و کاربرد زور دیگران را وادار به انجام کاری کند که می‌خواهد

۲- این که فرد یا گروهی با استفاده از اقتدار مشروع خود دست به چنین امری بزند (تایلور ۱۹۹۹، ص ۷۴) در این صورت باید دید که مبنای این مشروعیت چیست

جامعه‌شناسان کلاسیک مانند مارکس وبر و جامعه‌شناسان معاصرتر مانند پارسنزا، پرگر^۲، لوکز^۳، میلز^۴ و دیگران به بحث درباره قدرت و این دو بعد پرداخته‌اند در این مقاله کوشش خواهد شد تا این دو بعد یعنی قدرت بعنوان زور و قدرت بعنوان اقتدار مشروع را از دیدگاه جامعه‌شناسان کلاسیک و معاصر مورد بررسی قرار دهیم.

قدرت از دیدگاه مارکس بمعنی ابزار تحمیل اراده دیگری بر ما است و برای وجود قدرت اطاعت ضرورت دارد (فور ۱۹۷۱، ۵۱۹) به عبارت دیگر بعد سیاسی

قدرت اهمیت زیادی دارد. یعنی قدرت اقتدار سازمان یافته یک طبقه برای سرکوب کردن دیگران است (همان، ۵۱۹-۵۲۳) از دیدگاه مارکس زمانیکه دولت بطور کامل توسعه یابد، انسان از نظر اندیشه، آگاهی و زندگی واقعی یک هستی دوگانه خواهد داشت. او در اجتماعی زندگی می‌کند که خود را بخشی از جمع می‌بیند و در جامعه مدنی خود را یک فرد با حقوق خاص در نظر می‌گیرد و با دیگران طوری رفتار می‌کند که آنها ابزاری در دست او هستند. در نتیجه خود را نیز به حد ابزار تقلیل می‌دهد و بازچه دست نیروهای بیگانه می‌شود (مارکس ۱۹۶۴، ۱۴) از این نقطه نظر جامعه مدنی حوزه جباریت اقتصادی و اجتماعی است. در جامعه مدنی انسان دچار از هم گسستگی و بیگانگی می‌شود (همان، ۲۶).

اهدای حقوق به انسان در جامعه مدون همانند حقوق بردگان در جوامع باستانی است. مبنای دولت در جوامع باستانی برده بود و مبنای دولت در جوامع مدرن جامعه مدنی است. افرادی که در این جامعه زندگی می‌کنند کاملاً مستقل از یکدیگرند و تنها نقطه پیوند آنها با دیگران منافع خصوصی و نیازهای فردی است (با تومور ۱۹۵۹، ص ۲۱۸، نیز بت ۱۹۶۶ ص ۳۱۶) بنابراین مارکس به دموکراسی در جامعه مدنی اعتقاد ندارد تسلط، زور و سرکوبگری زمانی از میان خواهد رفت که مالکیت خصوصی لغو شود و طبقه سرمایه‌دار نابود گردد، که این امر تنها در جامعه سوسیالیستی تحقق خواهد یافت. در این صورت کار دولت تنها سازماندهی و مدیریت خواهد بود. که بوسیله خود مردم انجام خواهد گرفت. کارکردهای سیاسی دولت مبدل به کارکرد مدیریتی خواهد شد (نیز بت ۱۹۶۶ ص ۱۳۹ و ۱۴۰) بنابراین سرمایه‌داری بعنوان یک مجموعه از روابط اجتماعی محکوم به شکست است و با نابودی آن قدرت سیاسی هم از بین خواهد رفت. مارکس نسبت به آینده امیدوار بود و تصور میکرد که قدرت سرکوبگر در جامعه یوتوپيائی از میان خواهد رفت. قدرت از دید مارکس یک پدیده طبقاتی محسوب می‌شد که با از میان رفتن طبقات، اقتدار سرکوبگر هم ناپدید می‌گردد (همان ص ۱۴۰)

تعریف و برآز قدرت تحت تاثیر مارکس قرارداد یعنی قدرت فرصت یک یا چند نفر برای دستیابی به اراده خود حتی در مقابل مقاومت دیگران است (وبر، ۱۹۷۸ ص ۹۲۶). منظور وبر در این عبارت این است که هر چند فرصت ممکن است برای

همه وجود داشته باشد ولی عده‌ای فرصت بیشتر و یا کمتری برای اعمال اراده خود دارند. موضوعی که در اینجا مطرح است توزیع قدرت و پراکندگی آن در میان افراد یک جامعه است. یعنی توجه به توزیع قدرت در جامعه مدرن اما و بر خلاف مارکس بر این تصور نیست که قدرت در اثر انقلاب تبدیل به شکلی از مدیریت با شرکت طبقات محروم خواهد شد. دیدگاه وبر یک دیدگاه بسیار جامعه شناختی است که اشکال گوناگون قدرت را بعنوان نمونه آرمانی مطرح می‌سازد و نظریه او شامل انواع جدید قدرت در جامعه صنعتی مدرن نیز می‌شود.

وبر به سه شکل قدرت اشاره می‌کند قدرت سنتی، قدرت عقلانی و قدرت کاریزماتیک^۵. دو شکل اول قدرت از نظر جامعه‌شناسی اهمیت بیشتری دارند و شکل سوم بصورت ناب آن فقط در شرایط کوتاه تاریخی ظاهر می‌شود، که نهایتاً به قدرت سنتی یا عقلانی تبدیل خواهد شد (پارسنز، ۱۹۴۷، ص ۳۶۳-۳۶۴) قدرت سنتی نوعی از قدرت است که مشروعیت خود را از طریق قداست گذشته کسب می‌کند. فرد یا افرادی که صاحب چنین قدرتی هستند بر مبنای قوائد گذشته و منزلتی که به همان ترتیب انتقال یافته به دیگران فرمان می‌دهند. بنابراین قدرت سنتی به هیچ وجه متکی بر کسب مشروعیت بر مبنای عقل یا قانون نیست. مشروعیت آن متعلق به گذشته‌ای است که فراتر از عقل حرکت می‌کند. در این نوع قدرت هیچ تمایز آشکاری میان سیاست و اخلاق وجود ندارد. اقتدار پادشاه شخصی است و از طریق سلسله مراتب زیر دستان او مثل اشارات حکام و غیره اعمال می‌شود. که رابطه همه آنها با زیردستان همانند رابطه پادشاه با آنها است و مدل اصلی مورد نظر وبر قدرت سنتی قرون وسطی در اروپا بوده است (نیز بت، ۱۹۶۶، ص ۱۴۲-۱۴۳)

اقتدار مشروع نوع کاملاً متفاوتی است. خصلت آن دیوانسالاری و عقلانی شدن روابط است. تسلط قانون و اجرای آن در مورد همه افراد بطور مساوی خصلت این نوع جامعه است. هر چند این نوع قدرت مبتنی بر برابری نیست و دارای سلسله مراتب و قشرهای مربوط به خود است، اما بر برابری تاکید می‌کند. در اینجا تاکید بر مقررات بجای نظرات افراد و یا سنتها و شیوه‌های اخلاقی است. این نوع سازمان به سوی حداکثر میزان عقلانیت گرایش دارد و اعمال نفوذ از طریق وابستگیهای

خویشاوندی، قومی، دوستی و ازاین قبیل را تضعیف می‌کند. در اینجا اقتدار، سلسله مراتب، و اطاعت از قانون وجود دارد. سازمانهای دیوانسالاری دارای کارکرد هستند و کارا می‌باشند. اما تمامی این ابعاد از طریق سازماندهی عقلانی پدید می‌آید (نیز، بت ۱۹۶۶ ص ۱۴۳، پارسنز، ۱۹۴۷، ص ۳۳۳-۳۳۴)

قدرت کاریز ماتیک از جانب دیگر در اختیار فردی قرار دارد که دارای نوعی جذابیت جادویی یا جذابیت فوق العاده شخصی است و می‌تواند بر آن مبنی به مردم دستور دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند. رهبری کاریز ماتیک از طریق دین یا سیاست اعمال میشود و همیشه باعث تغییرات اساسی می‌گردد. با قدرت سنتی یا مدیریت عقلانی تضاد دارد. انقلاب چه دینی باشد و چه سیاسی همیشه به نوعی اعمال قدرت کاریز ماتیک را در پی دارد. زیرا تاثیر آن دگرگونی کامل زندگی معمول را با تغییرات بنیادی شامل می‌شود، اما قدرت کاریز ماتیک با ثبات و با دوام نیست. بنابراین این نوع قدرت بیش از هر چیز مربوط به تاثیر یک فرد بر جریانهای اجتماعی می‌شود. اما پس از مدتی این نوع قدرت جنبه تکراری پیدا می‌کند و تبدیل به اشکال دیگر قدرت می‌گردد (گرث و میلز، ۱۹۷۰، ۲۴۵-۲۵۱ و ۲۵۳).

اما از دیدگاه وبر عقلانی شدن دولت باعث شد تا دولتهای مبتنی بر قدرت پادشاهی و سیستم‌های فئودالی مبدل به دولت - ملی متمرکز و عقلانی مدرن گردد. وبر برخلاف مارکس بر این اعتقاد بود که با پیدایش سوسیالیسم قدرت و تسلط ناپدید نمی‌شود بلکه به صورت متمرکزتری در سازمانهای دیوانسالاری ظاهر خواهد شد و زندگی انسان را پیش از پیش تحت تسلط قرار خواهد داد. بنابراین در نظریه وبر مفهوم دیوانسالاری مربوط به قدرت یا تسلط عقلانی می‌گردد که فراتر از قدرت پادشاهی، کاریز ماتیک و سنتی حرکت می‌کند. ساخت جامعه را دگرگون می‌سازد و جانشین قدرت پراکنده و بی ثبات تر می‌گردد. دیوانسالاری از یک طرف عام گرا است و تبعیض‌ها را از بین می‌برد ولی از طرف دیگر می‌تواند شکل جدید و عقلانی اجرای قدرت باشد که بسیار نیرومند و کارا است. تفاوت وبر با مارکس در این است که مارکس با تاکید یک جانبه بر مالکیت خصوصی بعنوان منشاء قدرت دیدگاهی محدودتر ارائه می‌دهد، اما وبر معتقد است که در جامعه سازمانهای دیوانسالاری خود شکل جدیدی از قدرت را بوجود می‌آورد که بسیاری از امتیازات

مربوط به مالکیت را دستخوش تغییر می‌سازد. در دوران مدرن تسلط تنها در مالکیت ریشه ندارد بلکه به مدیریت و سازماندهی عقلانی نیز مربوط می‌شود (نیزیت ۱۹۶۶، ص ۱۴۷)

هرچه که بوروکراسی به شکل دقیق‌تر و کارآتر عمل کند از جهانی آزادیهای انسان را هم بیشتر سرکوب خواهد کرد. بنابراین وبر معتقد نیست که در جامعه مدرن انسان از آزادی بیشتری برخوردار خواهد شد. بلکه معتقد است دستگاههای مدیریت دیوانسالار بشکل کاراتری می‌توانند قدرت خود را اعمال کنند. مثلاً صاحب یک شرکت فراملیتی در زمان حاضر قدرتی کمتر از یک پادشاه سنتی ندارد و در بسیاری از موارد می‌تواند نظر خود را به راحتی بر دولت یا دولت‌های دیگر تحمیل کند. در عین حال خود دولتها و مدیران آنها از قدرت قابل توجهی برخوردارند با توسعه سرمایه داری قدرت تغییر شکل می‌دهد. در این شرایط جدید قدرت هم در دست مدیران دیوانسالار و هم در دست سرمایه داران قرار می‌گیرد.

میلز در بحث خود در کتاب برگزیدگان قدرتمند در این زمینه بحث کرده است مثلاً قدرت در کشوری مانند امریکا منحصر به سرمایه داران نمی‌شود بلکه میان سه گروه سیاستمداران یا مدیران دولتی، ارتش بعنوان یک نظام دیوانسالاری قدرتمند و سرمایه داران تقسیم شده است (میلز، ۱۹۶۹). میلز به بعد پنهان قدرت اشاره می‌کند و معتقد است که سنجش میزان قدرت هر یک از گروهها بر مبنای معیارهای تجربی امکان‌پذیر نیست. برگزیدگان کسانی هستند که موقعیت آنها این امکان را فراهم می‌آورد که فراتر از فضاهاى زندگى مردم عادى قرار گیرند. افراد برگزیده که جزئی از قشر بالا هستند متشکل از گروه‌هایی می‌باشند که اعضای آن یکدیگر را می‌شناسند و به نظرات یکدیگر در هنگام تصمیم‌گیری اهمیت می‌دهند. تصمیماتی که بر سرنوشت مردم امریکا و حتی جهان تاثیر می‌گذارد (میلز ۱۹۶۹، ص ۸ و ۹). این افراد بطور کلی بر مبنای سنت دموکراسی امریکایی منکر قدرت خود می‌شوند. به این ترتیب که ادعا می‌کنند هیچ امریکایی به دنبال دستیابی به مقامی نیست تا بتواند از آن طریق حکومت کند و فرمان دهد بلکه بر عکس کار او خدمت به مردم است. او مبدل به یک دیوانسالار یا یک مقام قدرتمند اداری نمی‌شود. بلکه خدمتگذار عموم است (همان، ص ۱۷).

روند وقایع اجتماعی و سیاسی امروز متکی بر تصمیمات قدرتمندان است نباید تصور کرد که نظر میلز این است که هر تصمیمی که قدرتمندان بگیرند مطابق نظر آنها بدون داشتن هیچ عواقبی به اجرا درخواهد آمد. در بسیاری از موارد قدرتمندان تصمیماتی اتخاذ می‌کنند که نتایج غیر قابل پیش بینی در پی دارد، اتفاقی که آنها به هیچ وجه مایل به وقوع آن نبوده‌اند. در بحث در مورد برگزیدگان قدرتمند در امریکا میلز به وجود گروه‌های قدرتمندی اشاره می‌کند که نه تنها در امریکا بلکه در کشورهای صنعتی پیش رفته دیگر نیز می‌توانند وجود داشته باشند. علی‌رغم اینکه میلز یک مارکسی نو است، اما دیدگاه او از ویر هم متأثر است بطوریکه قدرت را تنها در انحصار سرمایه داران نمی‌بیند و شکل‌گیری دیوانسالاری سیاسی و نظامی در جامعه مدرن رانیز مطرح می‌سازد که بخش مهمی از قدرت را در اختیار دارند. هر چند این قدرت علی‌رغم شدت و تمرکز بیشتر آن در مقایسه با قدرت سنتی بظاهر یک قدرت پنهان است و مردم بر این باورند که در نظام دموکراسی برگزیدگان همان خدمتگزاران مردمند که توسط آنها انتخاب شده‌اند. هر چند نظر میلز در مورد امریکا عنوان می‌شود ولی نزدیکی آن بانظریه قدرت وبر و قابلیت استفاده از آن در دیگر جوامع مدرن آشکار است

دیدگاه دیگری درباره قدرت از جانب لوکز (۱۹۷۴) مطرح می‌شود که به سه بعد قدرت اشاره می‌کند. اول بعدی که نتیجه تضاد مستقیم را تعیین می‌کند. دوم بعدی که در پشت صحنه فعال است و بعضی از منافع را از ابتدا از تضادهای مستقیم اجتماعی کنار می‌گذارد و سوم بعدی که بر آرزوها و افکار مردم تاثیر می‌گذارد. لوکز معتقد است که ساده‌ترین این ابعاد تصویر یک بعدی از قدرت است کسانی که تضاد مستقیم را مورد بحث قرار می‌دهند. یعنی کسی در یک رابطه متضاد قدرت دارد که در شرایط تضاد توانسته باشد اراده خود را اعمال کند. این بعد مربوط به قدرت آشکار می‌شود. اما بعد دیگری از قدرت وجود دارد که مانع از این می‌شود که بعضی تضادها از نظر منافع در صحنه عمومی ظاهر شوند. بعد سوم یکی از با نفوذترین اشکال اعمال قدرت در جهان مدرن است. یعنی در اختیار گرفتن افکار و آرزوهای کسانی که منافع آنها بشکل معکوس در نظر گرفته می‌شود. کسانی که دقیقاً نمی‌دانند چه بر آنها می‌گذرد قربانیان قدرت از تسلط آن بر خود

آگاهی ندارند. این تاثیر پذیری در الگوهای فرهنگی ظاهر می شود که شامل جامعه پذیری، تبلیغات و اطلاع رسانی بوسیله رسانه های گروهی می گردد (لوکز، ۱۹۷۴، ص ۲۲ و ۲۳).

دیدگاه لوکز هم متأثر از مارکس است، بطوریکه معتقد است جامعه مکان تضاد نیروهای اجتماعی متخاصم است سرمایه داری طوری عمل می کنند که یک ایدئولوژی یا آگاهی کاذب بر توده مردم اعمال شود. یعنی توده موقعیت واقعی خود را در جامعه تشخیص نمی دهد و نمی داند توسط چه کسانی و یا گروههایی سرکوب می شود و استشهاری می گردد. یعنی حکومت بورژوا - دموکراتیک در جوامع پیشرفته صنعتی غرب شامل زور و رضایت می شود زیرا افراد طبقه پایین یا متوسط از منافع خود آگاه نیستند. بنابراین مسئله اعمال قدرت در کنار رضایت مردم از جمله پدیده های نوین در جوامع معاصر است.

ملیزو لوکز با دیدی انتقادی به قضیه قدرت، زور و مشروعیت نگریسته اند درحالیکه بعضی از متفکرین دیگر مانند پارسنز و پرگر سعی می کنند نشان دهند چگونه یک جمعیت به مشروعیت قدرتی که بر آنها اعمال می شود اعتقاد پیدا می کند. پارسنز معتقد است که در یک دموکراسی افراد نسبت به مقامات احساس وظیفه می کنند. زیرا بر این اعتقادند که آنها قدرت مشروع را در اختیار دارند. پارسنز اضافه می کند که به همین دلیل نظام دموکراتیک موثرترین نظامهای اجتماعی است. زیرا متکی بر ارزشهای مشترک است (پارسنز، ۱۹۷۱)

از دیدگاه پارسنز سیاست بعنوان یک خرده نظام مشابه اقتصاد است. همانطور که پول در نظام اقتصادی از جمله پدیده هائی است که به نظام داده می شود تا نتایج خاصی بدست آید در نظام سیاست هم قدرت همانند پول وسیله ای برای مبادله است. بنابراین مسئله این نیست که چه کسی مقدار بیشتری از قدرت در اختیار دارد، بلکه مسئله این است که چگونه قدرت مانند پول بعنوان یک پدیده داده شده به نظام می تواند با پدیده های دیگر ترکیب شود و نتایج خاصی را ارائه دهد که برای نظام مفید است (بندیکس ولیپست ۱۹۷۴، ص ۲۴۳). بنابراین قدرت می تواند در یک نظام اطمینان دهد که وظایف هر واحد بخوبی انجام می گیرد و تمام سیستم از نظر وفاداری به اهداف جمعی بخوبی سازمان یافته است. در صورت

بروز خطا امکان اعمال قوانین انطباقی منفی وجود خواهد داشت (همان، ۲۴۴). پس بنابر تعریف پارسنز، اطمینان حاصل کردن از همنوایی و همکاری به معنی اعمال قدرت نیست. در اینجا پدیده مشروعیت قدرت عاملی است که همانند اطمینان متقابل به ثبات و قابل قبول بودن سیستم پولی در همه شرایط وجود دارد. بنابراین پارسنز به انواع قدرت توجه ندارد بلکه تنها از قدرت نهادی شده سخن می‌گوید که همنوایی با وظایفی که مشروع تلقی می‌گردند را تضمین می‌نماید (گولدنر ۱۳۷۳، ص ۳۲۴). از طرف دیگر معتقد است که زور تنها راه و یا بطور کلی مهمترین وسیله یا موثرترین آنها برای کنترل دیگران نمی‌باشد. اما در بعضی موارد آخرین منبع است (همان، ص ۲۳۵). در این صورت اعمال زور فقط در موارد خاص واقع می‌شود تا وظایفی انجام گیرند. پارسنز مسئله قدرت و اخلاق را نیز در کنار هم قرار می‌دهد، هر چند بشکل غیرمستقیم سعی می‌کند نشان دهد که استفاده از قدرت قابل توجیه است. مسئله مهمی که پارسنز به آن توجه ندارد، این است که بیشتر اشکال اعمال قدرت همیشه بشکلی توجیه شده‌اند. بعلاوه بقول گولدنر اقتدار «مشروعیت خود را ایجاد می‌کند و تنها بشکل داوطلبانه مطرح نمی‌گردد» (همان).

بحث پارسنز در مورد قدرت مشروع بسیار یک بعدی و ناقص بنظر می‌رسد. پارسنز اظهار میدارد که مفهوم او از قدرت نتایج نظری جالب توجهی را در بردارد. از نظر گولدنر تحلیل او از قدرت با در نظر گرفتن مقایسه مکرر آن با پول نتایج نظری بی اهمیتی را ارائه کرده است. اصولاً این نتیجه‌گیری که رابطه زور با قدرت مشابه رابطه شمش طلا با پول است کافی بنظر نمی‌رسد و بیشتر از بعد نظری قابل مطرح کردن است، در حالیکه از نظر تجربی قابل اثبات نیست. در واقع پارسنز به شرایط واقعی بروز خشونت و اعمال زور که در سطح یک کشور یا حتی میان دولتها می‌تواند واقع شود و ظاهراً هم جنبه مشروع دارد توجهی مبذول نمی‌دارد^۷ بطوریکه امروزه نه تنها قدرتمندان در درون یک جامعه توانایی اعمال اراده خود را بر دیگران دارند، بلکه رابطه کشورهای قدرتمند هم با کشورهای ضعیف‌تر برمبنای اعمال زور و جباریت است. در حالیکه کشور سرکوبگر ممکن است ادعای مشروع بودن دخالت یا حمله خود را داشته‌باشد. بنابراین بحث درباره قدرت بعنوان یک پدیده مشروع

چندان ساده نیست و پذیرش آن بیش از حد خوشبینانه است از طرف دیگر فونکسیونالیستهای نو مانند پرگر به بحث جالبی درباره شکل قدرت در جوامع مدرن می پردازند که شامل دموکراسی های غربی و دموکراسی های مردمی در کشورهایی مانند شوروی سابق یا چین می شود و اظهار می دارد که هر دوی این انواع اقتدار بسیار مدرن هستند. تفاوت اصلی میان اشکال قدیمی تر قدرت بشکل استبداد و حکومت مطلقه با دموکراسی های غربی و یا حکومتهای سوسیالیستی این است که در هر دوی این موارد مسئله نقش مردم و شرکت آنها در امور سیاسی مهم است. در این شرایط جدید همه مردم در مقابل قانون برابر هستند. پرگر نوع اول را نظم مبتنی بر وفاق و نوع دوم را نظم مبتنی بر «دولت قدرتمند»^۸ در نظر می گیرد (الگزندر، ۱۹۸۵، ص ۱۸۱)

او معتقد است که در دموکراسی های غربی حقوق فرد^۹ از اهمیت ویژه ای برخوردار است و فدای حقوق جمع نمی شود، بلکه در واقع این دو در یک جهت حرکت می کنند. وجود قوانین مدنی از فرد در مقابل دولت حمایت می کند. در عین حال تحقیقات تجربی در مورد شوروی سابق هم نشان می دهد که این نوع قدرت در نظر مردم دارای مشروعیت بوده است (همان، ص ۱۸۳). پرگر معتقد است که توافقیهای ارزشی متفاوتی در این دو نظام به چشم می خورد. به طوری که الگوهای انتظارات میان فرمانروایان و فرمانبرداران متفاوت است، اما هر دو نمایشگر نوع جدید از انطباق با خواسته های مردم هستند و پاسخ جدیدی هم به حوزه عمومی^{۱۰} می دهند، که در هر دو مورد اعضا خود را در نظم سیاسی صاحب قدرت می بینند. عضویت همه مردم به شکل برابر در نظام سیاسی مفهوم پیشرفته تری از حقوق را به شهروندان می دهد، که از آن طریق فرد هم در مقابل ظلم دولت و هم در مقابل ستم حوزه خصوصی مثل خانواده مورد حمایت قرار می گیرد. اشاره پرگر به این نوع جدید قدرت در جهان مدرن قابل توجه و تامل است.

سیاست بعنوان کشمکش برای دستیابی به حقوقی که هیچ حوزه ای در جامعه از آن قوانین مستثنی نیست و کوشش برای دستیابی به نظمی مبتنی بر برابری و گسترش حوزه آزادی از جمله خصایص همه نظامهای سیاسی مدرن چه دموکراتیک و چه سوسیالیستی است. یعنی پرگر علی رغم متمایز ساختن این دو

نوع نظام حکومتی و شکل قدرت در درون آن معتقد است که جامعه مدرن بسوی افزایش حقوق مردم در مقابل قدرت دولت حرکت می‌کند. هر چند که در کشورهای غربی مسئله حقوق فرد از اهمیتی ویژه برخوردار است. به طوری که سعی می‌شود فشارهای ساخت جمعی در کمترین حد به فرد وارد شود. پلورالیسم^{۱۱} پایگاه دیگری در مقایسه با کشورهای سوسیالیست به فرد می‌دهد. مسئله مورد تاکید پرگر بعنوان یک فونکسیونالیست نو مانند پارسنزرضایت مردم از قدرت در دموکراسی‌های لیبرال است یعنی مسئله مشروعیت از طریق اعلام رضایت افراد بعنوان شهروند مستقل بدست می‌آید (همان، ص ۱۹۱) و نه بعنوان جمع تفکیک نشده‌ای از توده‌ها. منظور پرگر تاکید خاص بر فرد بعنوان یک انسان مستقل با اراده آزاد در دموکراسی‌های غربی است. در حالیکه در حکومت‌های سوسیالیست منافع جمع در مقابل منافع فرد ارجحیت دارد. اما در هر حال از نظر پرگر مفهوم شهروند با حقوق ویژه کانون نظام‌های سیاسی مدرن چه دموکراتیک و چه سوسیالیست است. دولت از شهروندان حمایت می‌کند و در بسیاری از موارد آنها را از الزام‌های محیط خصوصی رها می‌سازد.

مسئله دیگر قانون اساسی است که اهداف و مقاصد دولت را مشخص کرده و بطور خلاصه اعمال، هنجارها، نهادها و حدود اختیارات هر یک را برای همه اعضا مشخص می‌سازد. در واقع اعتقاد به قانون اساسی بعنوان یک اقتدار مشروع رفتارها و شیوه‌های اعمال قدرت را مشخص کرده مبنای هنجاری نظم سیاسی نوین است. دستیابی به یگانگی و انسجام در نظام‌های نوین از این طریق میسر می‌گردد. در هر حال در هر دوی این نظام‌ها شهروند بودن بمعنی پذیرش قانون اساسی است، و در مقابل قانون اساسی هم از حقوق شهروندان حمایت کرده مانع سرکوب و اعمال زور بر آنها می‌شود. پرگر در این بحث امتیازات بیشتری را برای دموکراسی‌ها غربی در مقابل سوسیالیسم قائل می‌شود. اما از نظر بحث قدرت مسئله مورد نظر او مشروعیت قدرت و محدود شدن اعمال زور از طریق قانون در هر یک از این دو نظام است. پدیده‌ای که فقط در جوامع مدرن دیده می‌شود. شرکت مردم در امور سیاسی و محدود شدن حوزه قدرت در جوامع مدرن از نظر برخی متفکرین بمعنی توسعه سیاسی است.

با این همه در جوامع معاصر، شاهد اعمال زور در موارد زیادی هستیم چه در درون کشورها و چه در رابطه با کشورهای قدرتمند با کشورهای ضعیف‌تر. به خصوص از نظر نظامی اعمال زور به اشکال گوناگون بوقوع می‌پیوندد (مستقیم و غیرمستقیم). بنابراین مسئله اعمال زور در جهان مدرن بر خلاف تصور پارسنز یا پرگر هنوز حل نشده است مفهوم آگاهی کاذب در موافقت و ابراز رضایت از قدرت مشروع هم از دید پرگر وهم از دید پارسنز بکلی نادیده گرفته شده است.

اما متفکرینی مانند میلز و لوکز می‌خواهند بدانند که این مشروعیت تا چه حد مبنای حقیقی دارد. زیرا مردم در اکثر موارد اطلاع دقیقی از ماهیت قدرتی که بر آنها اعمال می‌شود ندارند. مثلاً در مورد حمله آمریکا به ویتنام و عراق تا چه حد مردم آمریکا واقعاً با فرستادن ارتش به سرزمینی دیگر موافق بودند. آیا می‌توان بر وفاق ارزشی یا رضایت آنها در مقابل قدرت تاکید کرد. از دیدگاه میلز مشروعیت چنین قدرتی قابل سؤال است. در کشورهای سوسیالیست یا کمونیست هم موارد زیادی از اعمال زور بر مردم و یا کشورهای اقماری آنها دیده شده است. این که این نوع اعمال زور مثلاً نسبت به ناراضیان از نظام کمونیستی در درون این کشورها و یا تحت فشار قرار دادن کشورهای اقماری و حتی لشگرکشی به آنها تا چه حد می‌تواند مبنای مشروع داشته باشد، قابل سؤال است

به همین دلیل لوکز و دیگر پیروان نظریه تندروتر قدرت اشاره می‌کنند که در دموکراسی‌های معاصر غربی نه تنها منافع بسیاری حذف شده است بلکه استفاده مخفی از قدرت باعث می‌شود که مردم منحرف شوند و ندانند که منافع واقعی آنها در کجا نهفته است. شکل دیگری از این گرایش رادرا آثار مکتب فرانکفورت می‌بینیم. مثلاً مارکوزه در کتاب انسان تک بعدی اظهار می‌دارد که آزادی در دموکراسی‌های غربی مبدل به ابزار تسلط شده است (مارکوزه ۱۹۷۲، ص ۲۱). او معتقد است که مردم به غلط معتقد شده‌اند که در این جوامع آزادند، در نتیجه به یک جامعه‌ای که در واقع آزادی در آن وجود ندارد رأی موافق داده‌اند. در اینجا بحث اصلی در اطراف مفهوم آگاهی کاذب دور می‌زند. متفکرینی مانند لوکز و مارکوزه و میلز بر این اعتقادند که مردم با قدرتی موافقت کرده‌اند که درست بر خلاف نیازها و منافع آنها کار می‌کند. به همین دلیل بیشتر این متفکرین که اصولاً مارکسی فکر

می‌کنند نارضایتی‌های عمومی جنبشها و انقلابها را نشانه اعتراض و شروع آگاهی نسبت به قدرت نامشروع می‌دانند.

علاوه بر این همانطور که قبلاً هم ذکر شد مسئله تنها اعمال قدرت در درون یک کشور نیست بلکه کشورهای توسعه نیافته وضعیف‌تر از نظر نظامی همواره در معرض خطر جنگ و اعمال زور از جانب کشورهای قدرتمند صنعتی قرار دارند. در اینجا بحث مشروعیت با تناقض هائی مواجه می‌شود. سؤال این است که چه کسی به چه گروهی یا کشوری مشروعیت می‌دهد تا اراه خود را بر دیگران اعمال کند. بنابراین از یک طرف بحث قدرت بعنوان تضاد میان گروهها با منافع متفاوت که هر یک در صدد دستیابی به نفع خود می‌باشند از نظر تجربی واقعی‌تر بنظر می‌رسد. اما از نظر دیگر هم مسئله مشارکت مردم در تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود و افزایش چنین مشارکتی در بیشتر نقاط جهان همانطور که پرگر هم مطرح کرده نمی‌تواند نادیده گرفته شود. امروزه در همه کشورها مسئله حقوق شهروند و داشتن حق رأی و انتخاب مطرح است، علی‌رغم اینکه در مواردی این حقوق یا داشتن این آگاهی سیاسی می‌تواند تحریف شود. بنابراین هر دوی این دیدگاهها قبول دارند که آزادی بر مبنای قانون در هر جامعه‌ای ضروری است اما مسئله مورد بحث چگونگی تحقق این امر است. موضوعی که تا حدودی در این بحث مبهم باقی می‌ماند حوزه و میزان آزادی فرد و رابطه فرد با جامعه است.

آیا آزادیهای فردی باید فدای منافع جمعی شود یا اینکه منافع فرد و جمع واقعاً ممکن است در یک راستا حرکت کنند. که در صورت دوم مسئله اعمال زور دیگر نمی‌تواند مطرح شود.

منابع

- Alexander Jeffrey, c. ed., 1985, Neofunctionalism, London: Sage.
- Bendix R. and Lipset M. eds., 1974, London: Routledge and Kegan Paul LTD.
- Bottomore . T.B. Trans., 1956 Selected Writings In Sociology and Social Philosophy , New York: McGraw Hill.
- Feuer, Lewis., 1971, Marx and Engels, Basic writings on Politics and Philosophy, New York: Anchor Books.

Gerth H.H . and Mills, C.W. 1970, From Max Weber London: Routledge and Kegan Paul LTD.

گولدنرالف،، بحران جامعه‌شناسی غرب، ترجمه فریده ممتاز ۱۳۷۳ تهران: شرکت انتشار

Hamilton Peter, 1983, Talcott, Parsons, London: Routledge

Schoolman , Morton, 1980, The Imaginary Witness: The Critical Theory of Herbert Marcuse, London: Macmillan.

Lukes,S. 1974, Power: A Radical View, London: Macmillan

Marcuse Herbert, 1970 , One Dimensional Man, U.S.A: Beacon Press

Marx, Karl, 1964, Early Writings, Trans. and ed. T.B. Bottomore, New York : MaGraw Hill.

Parsons Talcott, and A. M. Henderson Trans., and ed.,1947, The Theory of Social and Economic Organization, New York: Oxford University Press Trans and ed.

Prager Jeffrey, Totalitarian and Liberal Democracy: Two Types of Modern Political Orders

In Alexander, j.c., 1985, Neofunctionalism , London: Sage , p.p. 179-211

Taylor Steve,ed.,1999, Sociology Issues and Debates, London: Macmillan.

Torfing, Jacob, 1999, Power and Authority, In New Theories of Discourse, Oxford: Blackwell, PP. 155-168

Weber, M, 1978/ Economy and Society : on Outline of Interpretive Sociology , Berkeley: University of California Press.

یادداشتها

1- parsons,T.

2- prager,J

3- Lukes,s.

4- Mills,c.w.

5- charismatic

6- Input

- مثلاً مورد اعمال زور امریکا در جنگ ویتنام بعنوان دفاع از دموکراسی یا حمله امریکا به عراق و موارد مشابه آن

8- power state

9- Individual

10- Public sphere

11- pluralism